

سِلاق

شعر افغانستان

نورالله تهماسبی خراسانی

بیلاق می‌روم به خدا پیش مادرم
مادر نگوی، شیمه دل، سایه سرم

بیلاق می‌روم که پدر کار می‌کند
در آرزوی دیدن فردای بهترم

پشتم به کوه گفته ازین روی که پدر
کوه وقار و عزت و عشق است و باورم

بیلاق می‌روم که چپر هی کنم دمی
خرمن کنم به سرخی روی برادرم

شاخی به باد می‌زنم و رقص کاه را
در پیش پای گندم خوش خنده می‌خرم

هش می‌کنم چرنده‌ی از کار رسته را
دل می‌دهم به پینه دست دروگرم

مادر به فکر پختن نان، نان تاوگی
سرگرم جوش دادن شیر است خواهرم

دل خیر کرده پای بلورین چشمه و
یاری نمی‌دهد به خدا پای بی‌سرم

با شلطه‌های کاه و جُولان گندم
لیخند سوی دهکده سوغات می‌برم

پیچیده بوی تازه نان بر مشام ده
گرم است پَرّه دور تنور پُرآذرم

با نان گرم و آب یخی مست می‌شوم
قربان مهربانی دستان مادرم!

کلمه‌های شاعرانه

اسماعیل امینی

این کلمه‌ها را بخوانید و ببینید به نظرتان کدام یک از آن‌ها شاعرانه است؟

سنگ، سیم خاردار، شکوفه، انار، هندوانه، پیچ و مهره، قطار، کفش، جوراب، دندان، مسواک، پارک، جنگل، روغن موتور، ماهیتابه، رودخانه، کبریت، ابر، بادبادک، شال گردن، دمپایی، صخره.

از میان این کلمه‌ها می‌توانیم چند تا را که لطیف‌ترند و در شعرها دیده‌ایم جدا کنیم؛ مثلاً سنگ، شکوفه، انار، جنگل، رودخانه، ابر یا صخره.

از میان بقیه کلمه‌ها، چند تا هم این ظرفیت را دارند که به صورت نمادین در شعر بیایند؛ مثلاً سیم خاردار، قطار، کفش یا کبریت.

اما برخی از آن‌ها انگار خیلی ظرفیت شاعرانه ندارند؛ مثل هندوانه، پیچ و مهره، روغن موتور، ماهیتابه یا دمپایی.

راستی از کجا بفهمیم کدام کلمه‌ها شاعرانه‌اند و کدام ظرفیت شاعرانه ندارند؟ آیا شعر فقط از گل و بلبل و جویبار و باران حرف می‌زند؟ چرا خروس شاعرانه است و اردک شاعرانه نیست؟ چرا پروانه شاعرانه است و مگس شاعرانه نیست؟

بسیاری از کلمه‌ها به خاطر اینکه در شعرهای قدیم و جدید آمده‌اند، به راحتی می‌توانند در شعر ما نیز بیایند و نیز کلمه‌هایی که همراهشان، تداعی‌ها، خاطرات و تناسب‌هایی ایجاد می‌کنند؛ مثل «سیم خاردار» که یادآور جنگ، مرز، زندان، جدایی، خطر، محدودیت، اسارت و بی‌رحمی است.

از طرف دیگر نیز، «خار» در همین کلمه می‌تواند تداعی‌ها و تناسب‌های دیگری ایجاد کند؛ از این قبیل است: کویر، گلزار، آتش، شتر، زخم یا نیش. این تداعی‌ها و تناسب‌ها می‌توانند در شعر تصویروهای تازه و جذاب بیافرینند و دامنه تخیل را گسترش بدهند.

اما انگار کلمه‌هایی مانند هندوانه، پیچ و مهره، روغن موتور، ماهیتابه یا دمپایی این قابلیت‌ها را ندارند. یعنی اگر در شعر بیایند ممکن است تنها بمانند و با سایر کلمه‌های شعر تناسبی برقرار نکنند. مثل اینکه روی یک میز تزئین شده برای مهمانی، به جای گلدانی زیبا جعبه ابزار بگذاریم.

اما همین کلمه‌ها نیز می‌توانند به کار شعر بیایند؛ فقط کمی حوصله و خلاقیت لازم است.

سرمای من

عاطفه رنگ آمیز طوسی

۱

در تابستان
باد، چیز زیادی نمی‌داند از من
و بند رخت‌ها خستگی‌ام را
از سر باز می‌کنند
نباشی من حال مدرسه‌ای را دارم
که سه ماه تنهایی
دیوانه‌اش می‌کند.

۲

عصر یک روز تعطیل
پختن کیک‌های فنجانی
زمان را دست به سر می‌کند
خردکردن ساقه‌های ترد کرفس
با حواس پرت ممکن است
تنها وقتی شیشه‌های ادویه می‌شکنند
دلتنگی با رنگ‌های مختلف
به زحمت از کاشی‌ها
پاک می‌شود.

۳

گیره را باز کن از خط‌شانه‌ام
مرا از بند رخت
بردار و بپوش
چهارخانه و بی‌دکمه
بنفشایی و دلتنگ
پیراهن‌های دو نم را
هر وقت از باد بگیری تازه‌اند.

ستاره‌ها روشن‌ترین درخشش را دارند

مترجم: مهدی مرادی

شاعر: نیکیتا گیل
ترجمه: مهدی مرادی

گاهی شادترین
و سرخوش‌ترین آدم‌ها
توفانی‌ترین
و جانکاه‌ترین دردها را
در دلشان پنهان می‌کنند

نمی‌توانی حدس بزنی
در دل دیگران چه می‌گذرد
ستاره‌ها همیشه روشن‌ترین درخشش را
دارند
چند لحظه
پیش از آنکه فرو بیفتند.

Stars shine brightest
Sometimes the happiest
And most carefree people
Hide the stormiest
Painful ache inside their hearts

You cannot predict
What is in someone's heart
Stars always shine brightest
Seconds before
They fall apart